

بسم الله الرحمن الرحيم

تقرير درس شرح كتاب الحجة اصول كافي

آية الله سيد محمد مهدی میرباقری

جلسه شماره ۶۵ به تاریخ ۱۴۰۰/۸/۲۴

صحيحه زید شحام و سير حضرت ابراهيم تا درجه امامت - بررسی دلالت اوليه روايات مقام خلت

صحيحه معتبره زید شحام؛ برگزیدگی حضرت ابراهيم

بحث در روایت دوم و چهارم باب طبقات بود که در باب سير مقامات ایشان حضرت ابراهيم است. فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ فَمِنْ عَظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِيِّ»^۱

در جلسه قبل چند نکته ای اشاره شد و بیان کردیم که ظاهر این روایت اتخاذ و برگزیدگی ایشان را در مراحل نشان می دهد. اتخاذ معنای انتخاب ایشان را دارد. تفاوتی که بین «اخذ» و «اتخاذ» در کلامات مدققین در لغت وجود دارد قابل عنایت است که فرمودند در باب افتعال معنای قصد و توجه به فعل وجود دارد. اگر در مورد کل صیغه و باب هم این ادعا را قبول نکنیم در مورد این استعمال بعید نیست این حرف قبول باشد. اتخاذ برداشتن و برگرفتنی همراه با قصد و اختیار خاص آخذ است.

نیز گفته شده است فرق بین «اخذ» و «جعل» با «جعل» شیئاً» در این است که اخذ در استعمال دو مفعولی معنای اخذ است که جعل در آن اشراب شده است. یعنی او را گرفت و او را به این درجه و جایگاه رساند. یعنی او را برگزید و به مقام عبودیت رساند. او را سیر داد تا به این نقطه رساند. البته روشن است که این سیر بدون اراده حضرت ابراهيم نبوده است و او در این طرح الهی در حال اقدام و عمل است. لذا این سیر و جعل به معنی یک امر جبری نیست. لذا شاید کسانی که

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۵. سند روایت ارسال دارد و مروی عنه محمد بن حسن طائی رازی در روایت ذکر نشده است. البته روایت بخاطر نقل در کافی معتبره است. نیز روایت در اختصاص مرحوم مفید به این سند آمده است: «عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ صَالِحِ بْنِ حَمَّادِ الرَّازِيِّ يَرْفَعُهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ...» که برای تایید روایت شاهد خوبی است زیرا سند در طبقات بالایی از افراد ثقة نقل شده است.

خواستند معنای مطاوعه به این استعمال بدهند همین باشد. یعنی این اخذ و سیر دادن الهی همراه با اراده و اختیار خود جناب ابراهیم بوده است و اینطور نبود که امر جبری واقع شود. شاهد این نکات بحث «ابتلاء» است که در آیه شریفه بیان شده است که بعد مفصلاً بحث خواهیم کرد. این اخذ و جعل و حرکت دادن ها طرح بزرگی بوده است که همراه بلاها و اتفاقات بزرگی بوده است.

تبیین مقامات مطرح شده در روایت؛ مقام عبودیت تا رسالت

اما نکته بعدی در این روایت تبیین مقامات حضرت ابراهیم و سیر ایشان است. روشن است که مقاماتی که در این روایت برای ایشان ذکر شده، مترتب بر یکدیگر است و در واقع این مقامات، مسیر رشد درجات ایشان است؛ و مقام امامت هم عظیم ترین مقامی بود که به ایشان رسید. یعنی هم این مقامات بر هم مترتب و سیر کمال ایشان بوده و در انتها هم ایشان به مقام بزرگ امامت رسیده است. در روایت معروف امام رضا علیه السلام در کافی - که بعداً بحث می کنیم - این نکته اشاره شده است که امامت مقام عظیمی بود که خدا بعد از همه این درجات و مقامات به حضرت ابراهیم عطا کرد.

مقام اولی که در روایت ذکر شده است مقام بندگی و عبودیت ایشان است. تعریف مقام بندگی یک ارتکاز واضحی در ابتدا دارد ولی در معارف و روایات توضیحات مفصلی داده شده است. مثلاً در حدیث عنوان بصری بعد از اینکه این فرد طالب معارف دینی خود را نشان می دهد و سراغ امام صادق می آید، حضرت او را ابتدا به بندگی و بعد طلب علم ارجاع می دهند. فرمود: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ»^۲

در ادامه سوال می کند بندگی چیست و حضرت توضیح می دهند: «قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكًا لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَ جُمْلَةً اسْتِغَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَا عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَا عَنْهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ غُلُوبًا وَ لَا يَدْعُ أَتَمَامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

^۲ - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱، ص: ۲۲۴

در این روایت حضرت فرمودند نکته اول در بندگی این است که انسان خود را مالک چیزی در مقابل خدا نبیند. زیرا عبد که از خود ملکیتی در مقابل مولی خود ندارد. کسیکه در مقابل خدا احساس مالکیت برای خود و دارایی هایش دارد این عبد نیست. عبودیت یک رکنش، خلع مالکیت از خود است. نکته دوم در بندگی این است که تدبیر را به خدا واگذار کند و برای خود تدبیر نداشته باشد. یعنی حق ندارد برای خودش برنامه ای منهای خدا داشته باشد. تدبیر نفس معنایش عمل به گتره نیست بلکه تدبیر در مقابل خداست. ترک تدبیر نفس است در مقابل تدبیر الهی که انسان باید تدبیر و برنامه در مسیر الهی داشته باشد. نکته سوم هم مشغول بودن به امر و نهی مولی است. تمام دل مشغولی او رضای مولای خود است. اینها نشان می دهد که اصل عبودیت عمل نیست بلکه امر باطنی است که در عمل خود را نشان می دهد.

اما نکته مهم اینکه در مسیر رسیدن به مقام بندگی و عبودیت صرفاً یک امور نظری و فکری نیست بلکه در صحنه ها و ماموریت ها و ابتلائات است که انسان آزموده می شود و می تواند با اختیار خود به درجه عبودیت برسد. اتخاذ العبد یعنی قبول کردن او رساندن به این مقام. این طرح الهی شامل حال انسان می شود و او را در ابتلائات و صحنه ها سیر می دهد و اگر انسان با طرح و تدبیر الهی همراه شود، خداوند او را به مقام بندگی می رساند. یا می شود تعبیر کرد که بندگی او را می پسندد و او را عبد خود می گرداند.

از همین روایت بدست می آید که مقام بندگی و ایمان و توحید، اینها همه اعطاء و افاضه خداست و صرفاً امور اکتسابی یکطرفه از جانب انسان نیست. ایمان و توحید و درجات آن همه انواری است که از جانب خدا بر قلب انسان نازل می شود. در عین اینکه به ما دستور داده اند که ایمان بیاورید «آمِنُوا» در عین حال فرمودند ایمان حقیقتی است که از جانب خدا نازل می شود و با تسلیم شدن شما بر قلب شما وارد شده و اعطا می شود.^۳ البته همانطور که اشاره شد این دستور به ایمان و بندگی و... همراه با ابتلائات و صحنه هایی است که انسان با عبور از این صحنه ها و عبور از اسباب و شکستن بت های مختلف به حقیقت ایمان و بندگی می رسد. عبودیت از نسبتی بین تدبیر و ولایت الهی بر انسان و اختیار او بدست آمده و اعطا می شود.

خلاصه اینکه عبودیت، تسلیم شدن اراده انسان در مقابل اراده الهی است که انسان همه قوای خود را تسلیم خداوند می کند و چیزی برای خود در مقابل خدا نمی بیند؛ خلع مالکیت از خود کرده و چیزی جز فرمان و دستور خدا را دنبال نمی

^۳ - در سوره مبارکه حجرات فرموده: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» که نشان می دهد حقیقتی است که نازل شده است و با اختیار انسان وارد قلب می شود و آنگاه انسان مومن است. مومن کسی است که این حقیقت بر قلب او نازل می شود. بعید نیست گفته شود که این همان حقیقت نور الهی است که نازل شده است و قلب انسان را به اختیار خودش، نورانی می کند.

کند؛ و این حقیقت هم با یک ابتلائات و ماموریت هایی بدست می آید. البته این حقیقت حتماً درجاتی دارد و در نقطه مطلق آن بندگی نبی اکرم است که بالاترین درجه رسالت در عالم را هم بدنبال داشته است.

ذیل همین بحث این نکته باید توجه شود که این مقام اساس نبوت و رسالت و خلت و امامت جناب ابراهیم بوده است. این ریشه ماموریت ایشان است و در واقع موضوع ماموریت را هم مشخص می کند. کسی که بنده خدا شده است و خدا او را به این مقام برگزیده است حالا ماموریت دستگیری در این موضوع هم به او داده می شود. این بحث بود که جلسه قبل اشاره کردیم و قدری توضیح دادیم. مقام نبوت و رسالت ایشان از همین جا شروع شده است.

در باب مقام نبوت و رسالت در صحیح هاشم مفصل صحبت کردیم و عرض کردیم که نبی ولو مامور به نبوت و خبری است که به او داده شده است و باید سراغ عباد برود ولی مامور به تفکیک و تمیز نیست و درگیری به دستگاه مقابل ایجاد نمی کند. در عین اینکه خبر بندگی و توحید را در عالم منتشر می کند ولی مبعوث نیست و امت سازی نمی کند. ولی وقتی که نبی، رسول می شود و به سمت قوم مبعوث می شود، با فراعنه و دستگاه شرک و کفر درگیر می شود و سطح دیگری از دعوت به توحید رخ می دهد. این بحث را سابقاً اشاره کردیم و تکرار نمی کنیم.

موثقہ مسعدہ بن صدقہ؛ مقام خلت جناب ابراهیم

اما بعد این سه مقام عبودیت و نبوت و رسالت در صحیح زید شحام، مسئله مقام خلت است که امر خاصی است و ظاهراً مختص حضرت ابراهیم است و در میان انبیاء جز نبی اکرم چنین مقامی نداشتند. قرآن کریم به نحو خاصی از این مقام بحث کرده است. فرموده: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^۴ که در تعریف دین احسن از این بحث شده است که این دین تبعیت از حضرت ابراهیم حنیف در آن هست و ایشان در مقام خلت نسبت به خداوند بود. این آیه را باید قدری بعداً بحث کنیم.

اما ابتدا روایات را بررسی کنیم. در موثقہ مسعدہ بن صدقہ در تفسیر قمی فرمود: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ حُوِّلَ لَهُ الرَّمْلُ دَقِيقًا، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ فَصَدَّ صَدِيقًا لَهُ بِمَضْرَفِي قَرْضِ طَعَامٍ، فَلَمْ يَجِدْهُ فِي مَنْزِلِهِ فَكَرِهَ أَنْ يَرْجِعَ بِالْحِمَارِ خَالِيًا فَمَلَأَ جِرَابَهُ رَمْلًا، فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَهُ خَلَّى بَيْنَ الْحِمَارِ وَ بَيْنَ سَارَةِ، اسْتَحْيَاءَ مِنْهَا وَ دَخَلَ الْبَيْتَ وَ نَامَ، فَفَتَحَتْ سَارَةُ عَنْ دَقِيقِ أَجُودَ مَا يَكُونُ، فَخَبَزَتْ وَ قَدَمَتْ إِلَيْهِ طَعَامًا طَيِّبًا، فَقَالَ

^۴ - سورة مبارکه نساء آیه ۱۲۵

إِبْرَاهِيمُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَتْ مِنَ الدَّقِيقِ الَّذِي حَمَلْتُهُ مِنْ عِنْدَ خَلِيلِكَ الْمِصْرِيِّ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ أَمَا إِنَّهُ خَلِيلِي وَ لَيْسَ بِمِصْرِي، فَلِذَلِكَ أُعْطِيَ الْخَلَّةَ فَشَكَرَ اللَّهَ وَ حَمَدَهُ وَ أَكَلَ»^۵

در این روایت فرموده حضرت ابراهیم در نیازمندی برای قوت ابتدایی خود به سراغ دوست خود در شهری رفته و بعد موفق به دریافت از او نشد؛ در راه بازگشت خورجین خود را پر از رمل و شن کرد و حیاء می کرد که دست خالی برگردد و حرفی به همسر به بزند. خداوند این رمل ها را برای او تبدیل به آرد کرد؛ سوال شد آیا این را از خلیل مصری خود گرفته اید؟ ایشان فرمود بله از خلیل گرفته ام ولی او اهل آن شهر (مصر) نیست. ایشان در این ماجرا شکر و حمد الهی کرد و به مقام خلت هم رسید.

بنظر می رسد در این روایت نکته در همین است که ایشان نفی خلت از دیگران کرده و متوجه این همراهی شدید الهی با خود شده است که چطور خداوند نیازها را برطرف می کند. این صحنه مهمی برای ایشان بوده است که کسیکه معروف است که سفره دار بوده است، به نحوی نیازمند شده است که مجبور به قرض از فرد نزدیک و دوست خود شود و در این اتفاق، از کمک ایشان هم باز بماند (یا خودشان از دریافت عدول کنند که در روایت بعد ذکر می شود) و یک تکیه و توکل خاص به خداوند بکند. اینجا ابتلاء خاصی بوده و معرفت خاصی از نیازمندی خود به خداوند متعال و نزدیکی خدا برای ایشان حاصل شده است؛ خلیل و دوست نزدیکی که اینطور به احوال انسان آگاه است و او را تدبیر می کند. لذا در جواب سوال ایشان فرموده من این را از خلیل گرفته ام ولی خلیل من دوست مصری من نیست. او صدیق و دوست هست ولی خلیل من کس دیگری است. این تکیه کردن و نزدیک بودن ایشان به خدا در این صحنه تبیین می خواهد و امر ساده ای نیست.

شبیبه همین محتوی در روایت دیگری در تفسیر العیاشی از عبدالله بن سنان نیز آمده است. فرموده: «عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: إِذَا سَافَرَ أَحَدُكُمْ فَقَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ بِمَا تَيْسَّرَ وَلَوْ بِحَجَرٍ فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ إِذَا ضَاقَ أَتَى قَوْمَهُ وَ أَنَّهُ ضَاقَ ضَيْقَهُ فَاتَى قَوْمَهُ فَوَافَقَ مِنْهُمْ أَرْمَةً فَرَجَعَ كَمَا ذَهَبَ فَلَمَّا قَرُبَ مِنْ مَنْزِلِهِ نَزَلَ عَنْ حِمَارِهِ فَلَمَّا خُرْجَهُ رَمْلًا إِرَادَةَ أَنْ يُسَكِّنَ بِهِ رُوحَ سَارَةِ فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَهُ حَطَّ الْخُرْجَ عَنِ الْحِمَارِ وَ افْتَتَحَ الصَّلَاةَ فَجَاءَتْ سَارَةُ فَفَتَحَتْ الْخُرْجَ فَوَجَدَتْهُ مَمْلُوءًا دَقِيقًا فَاعْتَجَنَتْ مِنْهُ وَ اخْتَبَرَتْ ثُمَّ قَالَتْ لِإِبْرَاهِيمَ انْفَتِلْ مِنْ صَلَاتِكَ فَكُلْ فَقَالَ لَهَا أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ مِنَ الدَّقِيقِ الَّذِي فِي الْخُرْجِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْخَلِيلُ»^۶

^۵ - تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۱۵۳

^۶ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۲۷۷

در این نقل چند نکته در مورد این صحنه و ابتلاء خاص مطرح شده است. نکته اول این بوده است که یک سختی مضیقه شدیدی برای ایشان ایجاد شده است. نکته دوم این است که ایشان وقتی به شهر رفت اینطور نبود که دوست او در منزل نبود بلکه مردم دچار قحطی بودند و ایشان دست خالی برگشت. شاید معنای این تعبیر این باشد که ایشان از گرفتن طعام منصرف شدند و در این مضیقه خاص، حاضر نشدند که برای خود طعامی بگیرند. نکته سوم هم این است که ذیل روایت فرموده که ایشان رویت و شهودی کردند که این خداست که اینطور آگاه به فعل و شرائط بنده خود است و فقرها و نیازها را برطرف می کند.

موتقه ابن ابی عمیر؛ کثرت سجود حضرت ابراهیم

روایت دیگر موتقه ابن ابی عمیر در علل الشرائع است که در آن ارسال هست ولی مرسلات ایشان مورد پذیرش است. فرموده: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَاءَدِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ لِمَ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا قَالَ لِكَثْرَةِ سُجُودِهِ عَلَى الْأَرْضِ»^۷

در این روایت بحث از کثرت سجود و خضوع خاص ایشان در مقابل خداوند است که این سبب شده است ایشان به این مقام و نزدیکی خاص به خدا برسد. این نکات باید در کنار هم دیده شود تا توضیح پیدا کند و الا اینها محتواهای متفرق و بی ارتباط نیست. شدت خضوع و بندگی ایشان که در قالب سجده بر زمین بوده است امر مهمی است. اینکه در روایات دیگری می خوانیم که نکته خلت ایشان در بحث افتقار ایشان به خدا بود و یا جز از دست خدا چیزی را دریافت نمی کرد، باید با این محتوی در کنار هم دیده شود.

صحیحه حسین بن خالد؛ توجه به خدا و دستگیری مردم

در روایت دیگری در صحیحه حسین بن خالد در علل فرموده است: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَ لَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۸

^۷ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۴

^۸ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۴

در این روایت هم این نکته بیان شده است که حضرت از احدی درخواست نکرد و این شدت توجه و معرفت افتقار ایشان به خداست. اما نکته دیگر که در این روایت هست اینکه از طرف دیگر ایشان شدت دستگیری نسبت به خلایق داشته است. در عین اینکه دست به سمت کسی دراز نکرد، دست گیر خلق خدا بود. این باید توضیح داده شود که این چه عمق و نکته ای دارد؟ آیا این صرف رسیدگی به مشکلات معیشتی مردم است یا اینکه بحث دیگری است؟!

شبهه همین مضمون در روایت دیگری هم هست. جابر بن عبدالله انصاری از صحابه رسول خدا نقل می کند: «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَارِجِ الْأَصَمِ الْبُسْتِيُّ بِهَا فِي مَسْجِدِ طَبِيبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجُنَيْدِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ زَاهِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَرِيزٌ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ وَصَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ»^۹ در این روایت هم از شدت تعلق و عبادت ایشان خصوصا در خفا و نیمه شب حرف زده است و نیز بحث اطعام و دستگیری ایشان از مردم.

صحیحہ عبدالعظیم الحسنی؛ کثرت صلوات بر نبی اکرم

اما روایت دیگری که بسیار مهم است و باید بحث شود صحیحہ عبدالعظیم حسنی است که در کتاب علل نقل شده است. فرمود: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الشَّيْبَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ يَقُولُ إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ»^{۱۰}

در این روایت بحث از کثرت صلوات و توجه و عهد ایشان با نبی اکرم مطرح شده است که امر بسیاری مهمی است و محتوای آن قدری متفاوت با روایات دیگر است. این شدت تعلق و عبادت و بندگی و افتقار ایشان نسبت به خداوند باید تبیین شود که آیا ربطی به ارتباط ایشان با نبی اکرم هم دارد یا اینکه امر دیگری است. والحمدلله...

^۹ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۵

^{۱۰} - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۴